

بازسازی تحلیلی-استدلالی دیدگاه «همراهی مشروط با جنگ»

در بستر بحران دولت-ملت، انسداد گذار و تعارض ژئوپلیتیک

این متن نه دفاع هنجاری و اخلاقی از جنگ، بلکه بازسازی تحلیلی منطق استدلالی گروهی از مخالفان جمهوری اسلامی است که در شرایط خاص، «همراهی محدود، اضطراری و مشروط با فشار یا جنگ خارجی» را به عنوان ابزاری برای شکستن انسداد سیاسی قابل طرح می دانند.

مهدی سالم

۲۰۲۶

فهرست مطالب

۳	۱	مقدمه: این متن چه می‌کند و چه نمی‌کند؟
۳	۲	بحران دولت-ملت و فروپاشی رابطه‌ی نمایندگی
۳	۱.۲	گام نخست: فرض گسست ساختاری
۴	۲.۲	نتیجه‌ی مرحله‌ی اول
۴	۳	جمهوری اسلامی به مثابه مانع ساختاری گذار
۴	۴	انسداد اصلاح درون ساختاری
۵	۵	مسئله‌ی براندازی داخلی و عدم توازن قوا
۵	۶	سیاست خارجی، تحریم و تولید وضعیت بحران
۶	۷	هم‌پوشانی سلبی منافع و امکان بهره‌برداری سیاسی
۶	۸	جنگ به مثابه متغیر مداخله‌گر در تغییر موازنه
۷	۹	قیود اخلاقی، ملی و مشروعیتی
۷	۱.۹	تفکیک حکومت از ایران
۷	۲.۹	اصل تناسب
۸	۳.۹	استقلال اپوزیسیون
۸	۱۰	تنش میان واقع‌گرایی ژئوپلیتیک و مشروعیت اخلاقی
۸	۱۱	جمع‌بندی نهایی
۱۱	۱۲	نمودار استنتاجی و زنجیره‌ی تحلیلی
۱۲	۱۳	پیوست: تحلیل ریسک و سناریوهای جنگ
۱۲	۱.۱۳	سناریوی اول: فروپاشی سریع حکومت در اثر حملات محدود و حذف رأس قدرت
۱۲	۲.۱۳	سناریوی دوم: جنگ فرسایشی و اشغال محدود یا گسترده
۱۳	۳.۱۳	سناریوی سوم: شکست ناقص و تجزیه‌ی عملی کشور
۱۳	۴.۱۳	سناریوی چهارم: فروپاشی کامل و کلنگی شدن ایران
۱۴	۵.۱۳	سناریوی پنجم: تضعیف شدید حکومت بدون سقوط آن

۱۴ سناریوی ششم: تثبیت متوازن تر حکومت پس از جنگ ۶.۱۳

۱۵ سایر حالات ۷.۱۳

۱۶ جدول نهایی زنجیره‌ی استدلال

۱. مقدمه: این متن چه می‌کند و چه نمی‌کند؟

این متن تلاشی است برای بازسازی منظم، مرحله‌مند و استنتاجی نوعی صورت‌بندی سیاسی که در میان بخشی از مخالفان جمهوری اسلامی دیده می‌شود؛ صورت‌بندی‌ای که بر اساس آن، در وضعیت انسداد ساختاری، سرکوب شدید داخلی و تشدید تعارضات خارجی، نوعی «همراهی محدود و مشروط با فشار یا حتی جنگ خارجی» ممکن است به مثابه ابزاری اضطراری برای گشودن امکان‌گذار سیاسی تلقی شود.

این متن قصد ندارد جنگ را به‌عنوان امری ذاتاً مطلوب، اخلاقی یا انسانی توجیه کند. برعکس، نقطه‌ی عزیمت آن این است که جنگ ذاتاً پدیده‌ای ویرانگر، غیرقابل‌کنترل و واجد پیامدهای عمیق انسانی، اقتصادی، تمدنی و اخلاقی است. مسئله‌ی این متن چیز دیگری است: چگونه بخشی از مخالفان جمهوری اسلامی، در اثر انباشت تجربه‌ی شکست اصلاحات، سرکوب اعتراضات، انسداد نهادی و فرسایش امید به تغییر داخلی، به این نقطه رسیده‌اند که فشار یا جنگ خارجی را – نه به‌مثابه خیر، بلکه به‌مثابه «آخرین متغیر مداخله‌گر ممکن» – قابل تصور بدانند.

بنابراین، موضوع اصلی این رساله، «بازسازی منطق یک وضعیت اضطراری» است؛ وضعیتی که در آن، بازیگران سیاسی میان بد و بدتر، میان انسداد و فروپاشی، و میان استمرار فرسایش یا قمار بر سر تغییر، دست به انتخاب می‌زنند.

در این متن، استدلال به‌صورت مرحله‌به‌مرحله ساخته می‌شود؛ هر مقدمه نتیجه‌ای تولید می‌کند و آن نتیجه در گام بعدی مورد استفاده قرار می‌گیرد. هدف، ساختن زنجیره‌ای روشن از دعاوی، قرائن، استنتاج‌ها، قیود و پیامدهاست.

۲. بحران دولت-ملت و فروپاشی رابطه‌ی نمایندگی

۱.۲. گام نخست: فرض گسست ساختاری

نقطه‌ی آغاز این صورت‌بندی، فرض وجود شکاف عمیق میان دولت و بخش بزرگی از جامعه است. این شکاف صرفاً به معنای نارضایتی مقطعی یا اختلاف نظر سیاسی نیست، بلکه به معنای اختلال در رابطه‌ی نمایندگی، اعتماد و بازخورد میان دولت و ملت است.

در این تلقی، حکومت دیگر برای بخش بزرگی از شهروندان، بازتاب‌دهنده‌ی اراده‌ی عمومی یا حافظ خیر مشترک تلقی نمی‌شود، بلکه بیشتر به‌صورت ساختاری مستقل، بسته و خودحفاظت‌گر ادراک می‌شود.

نتیجه‌ی استدلالی ۱:

اگر رابطه‌ی دولت و ملت از حالت نمایندگی و مشارکت خارج شده و به رابطه‌ی کنترل و امنیتی‌سازی تبدیل شود، آنگاه بحران صرفاً مدیریتی نیست، بلکه بحران مشروعیت و بحران پیوند سیاسی است.

این تحلیل بر چند قرینه استوار است:

- امنیتی شدن مستمر مطالبات عمومی؛
- محدود شدن امکان بازنمایی واقعی مطالبات در نهادهای رسمی؛
- کاهش اعتماد متقابل میان حکومت و جامعه؛
- تبدیل عرصه‌ی عمومی از فضای گفت‌وگو به میدان کنترل و مهار.

از منظر این دیدگاه، جامعه به‌تدریج اتمیزه می‌شود؛ یعنی افراد ناراضی‌اند، اما فاقد سازوکار پایدار برای کنش جمعی مؤثر هستند. در مقابل، حکومت نیز به‌جای یادگیری نهادی و بازتنظیم سیاست‌ها، بیشتر به سوی انباشت ابزارهای

کنترل و بقا حرکت می‌کند.

۲.۲. نتیجه‌ی مرحله‌ی اول

بر اساس این مرحله، نتیجه‌ی کلیدی چنین است:

بحران ایران صرفاً بحران سیاست‌گذاری نیست، بلکه بحران رابطه‌ی سیاسی دولت و ملت است.

این نتیجه، مقدمه‌ی ورود به مرحله‌ی دوم است.

۳. جمهوری اسلامی به مثابه مانع ساختاری گذار

پس از فرض گسست دولت-ملت، گام بعدی این است که آیا مشکل صرفاً در برخی سیاست‌ها و عملکردهاست یا در خود ساختار سیاسی.

این دیدگاه مدعی است که جمهوری اسلامی صرفاً دولتی ناکارآمد نیست، بلکه ساختاری است که منطق بازتولید قدرت در آن، با الزامات آزادی، توسعه و دموکراتیزاسیون تعارض بنیادین پیدا کرده است.

این مدعا بر چند محور استوار است:

- ۱- تقدم وفاداری ایدئولوژیک بر منافع عمومی؛
- ۲- محدود بودن گردش واقعی قدرت؛
- ۳- امنیتی شدن امر سیاسی؛
- ۴- انحصار ساختاری در دسترسی به منابع قدرت؛
- ۵- غلبه‌ی منطق بقای نظام بر منطق حل مسئله.

در این تلقی، فساد نیز صرفاً انحراف فردی نیست، بلکه بخشی از سازوکار بازتولید قدرت است. هنگامی که وفاداری سیاسی بر تخصص غلبه پیدا کند، و هنگامی که شفافیت به دلیل الزامات امنیتی و تحریمی تضعیف شود، فساد از سطح خطای فردی فراتر رفته و به منطق ساختاری اداره‌ی نظام تبدیل می‌شود.

نتیجه‌ی استدلالی ۲:

اگر ساختار سیاسی خود منشأ پایدار انسداد، فساد و امنیتی‌سازی باشد، آنگاه مسئله صرفاً «اصلاح مدیریت» نیست، بلکه خود ساختار به مانع گذار تبدیل می‌شود.

۴. انسداد اصلاح درون ساختاری

پس از آن‌که ساختار سیاسی به عنوان مانع اصلی تعریف شد، مسئله‌ی بعدی این است که آیا این ساختار قابلیت اصلاح تدریجی دارد یا نه.

این دیدگاه، اصلاح‌پذیری را نه از حیث منطقی، بلکه از حیث نهادی و تجربی محل تردید جدی می‌داند.

استدلال چنین ساخته می‌شود:

- ۱- اصلاح پایدار نیازمند رقابت سیاسی واقعی است؛
 - ۲- رقابت واقعی مستلزم گردش نخبگان و امکان جابه‌جایی قدرت است؛
 - ۳- ساختار موجود چنین امکانی را محدود می‌کند؛
 - ۴- تجربه‌های اصلاحی پیشین نیز عمدتاً مهار یا خنثی شده‌اند.
- از منظر این تحلیل، اصلاحات در ایران بیشتر به «مدیریت بحران» شبیه بوده‌اند تا تغییر پایدار در موازنه‌ی قدرت.

نتیجه‌ی استدلالی ۳:
اگر امکان اصلاح مؤثر و پایدار وجود نداشته باشد، امید به تغییر درون‌ساختاری به تدریج فرسوده می‌شود و نیروهای مخالف به سناریوهای تغییر موازنه می‌اندیشند.

۵. مسئله‌ی براندازی داخلی و عدم توازن قوا

اگر اصلاح ممکن نباشد، گزینه‌ی بعدی تغییر از پایین است. اما این دیدگاه مدعی است که تغییر از پایین نیز، دست‌کم در وضعیت فعلی، با موانع عظیم روبه‌روست. دلیل اصلی، عدم توازن شدید قوا میان دولت و جامعه است. حکومت دارای:

- انحصار ابزار خشونت؛
- سازمان اطلاعاتی و امنیتی؛
- دستگاه قضایی همسو؛
- تجربه‌ی انباشت شده در کنترل اعتراضات؛
- و شبکه‌های سازمان‌یافته‌ی وفادار است.

در مقابل، جامعه هرچند ممکن است از حیث نارضایتی گسترده باشد، اما:

- فاقد سازمان‌یافتگی پایدار است؛
- هزینه‌ی کنش جمعی برای آن بالاست؛
- امکان حفاظت از نیروهای خود را ندارد؛
- و در معرض فرسایش روانی و اقتصادی قرار دارد.

نتیجه‌ی استدلالی ۴:
اگر نه اصلاح از بالا ممکن باشد و نه تغییر از پایین، آنگاه نیروهای مخالف ممکن است به متغیرهای بیرونی تغییر موازنه توجه کنند.

۶. سیاست خارجی، تحریم و تولید وضعیت بحران

در گام بعدی، تحلیل از سطح سیاست داخلی به سطح ژئوپلیتیک منتقل می‌شود. این دیدگاه مدعی است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی، به دلیل ماهیت ایدئولوژیک و تنش‌زای خود، کشور را در وضعیت فرسایش مزمن قرار داده است.

عناصر اصلی این ادعا عبارت‌اند از:

- تقابل ساختاری با غرب؛
- بحران هسته‌ای؛
- صدور ایدئولوژی و گسترش نفوذ منطقه‌ای؛
- تقویت شبکه‌های نیابتی؛
- و ناتوانی در عادی‌سازی پایدار روابط خارجی.

از منظر این تحلیل، تحریم‌ها فقط فشار خارجی نیستند؛ بلکه در بستر حکمرانی غیرشفاف، به اقتصاد رانتهی، فساد، شبکه‌های غیررسمی و تضعیف تخصص‌گرایی دامن می‌زنند.

نتیجه‌ی استدلالی ۵:

در این چارچوب، حکومت نه فقط در داخل بحران‌زا تلقی می‌شود، بلکه عامل اصلی قرار گرفتن کشور در وضعیت فرسایش ژئوپلیتیک نیز دانسته می‌شود.

۷. هم‌پوشانی سلبی منافع و امکان بهره‌برداری سیاسی

پس از مراحل پیشین، استدلال وارد حساس‌ترین بخش خود می‌شود.

این دیدگاه مدعی است که میان مخالفان جمهوری اسلامی و برخی بازیگران خارجی، نوعی «هم‌پوشانی سلبی منافع» وجود دارد.

مراد از این تعبیر آن نیست که دو طرف دارای ارزش‌ها، اهداف یا افق‌های مشترک‌اند، بلکه فقط در یک هدف منفی اشتراک دارند: تضعیف جمهوری اسلامی.

نتیجه‌ی استدلالی ۶:

اگر دو بازیگر در تضعیف یک ساختار سیاسی اشتراک سلبی داشته باشند، ممکن است امکان بهره‌برداری محدود و ابزاری از فشار خارجی شکل بگیرد.

اما این دیدگاه – برای حفظ انسجام خود – ناگزیر است چند قید را بپذیرد:

- ۱- اشتراک سلبی به معنای اعتماد راهبردی نیست؛
- ۲- بازیگران خارجی الزاماً خیرخواه جامعه‌ی ایران نیستند؛
- ۳- هرگونه هم‌سویی باید محدود، مشروط و ابزاری باقی بماند؛
- ۴- استقلال سیاسی اپوزیسیون باید حفظ شود.

۸. جنگ به مثابه متغیر مداخله‌گر در تغییر موازنه

در این مرحله، جنگ نه به عنوان خیر، بلکه به عنوان متغیر مداخله‌گر تحلیل می‌شود.

استدلال این است که جنگ ممکن است:

- تمرکز حکومت را مختل کند؛

- شکاف در ساخت قدرت ایجاد کند؛
- ظرفیت سرکوب را فرسوده سازد؛
- و امکان کنش نیروهای مخالف را افزایش دهد.

اما همین جا تناقض بزرگ این موضع آشکار می‌شود. زیرا جنگ می‌تواند دقیقاً نتیجه‌ی معکوس نیز تولید کند:

- بسیج ملی در دفاع از کشور؛
- تعلیق شکاف‌های داخلی؛
- تقویت مشروعیت دولت در وضعیت تهدید؛
- و امنیتی‌تر شدن فضا.

نتیجه‌ی استدلالی ۷:
جنگ نه علت کافی گذار، بلکه صرفاً متغیری پرریسک و غیرقابل پیش‌بینی است که ممکن است تحت شرایط خاص، موازنه را تغییر دهد.

۹. قیود اخلاقی، ملی و مشروعیتی

این صورت‌بندی فقط زمانی می‌تواند مدعی انسجام باشد که چند قید بنیادین را بپذیرد.

۱.۹. تفکیک حکومت از ایران

مخالفت با حکومت نباید به دشمنی با کشور، مردم یا موجودیت ملی تعبیر شود. هر جا که جنگ به:

- تخریب فراگیر زیرساخت‌ها؛
- کشتار وسیع غیرنظامیان؛
- فروپاشی جامعه؛
- یا نابودی ظرفیت تمدنی کشور

بینجامد، مبنای اخلاقی این استدلال دچار بحران می‌شود.

۲.۹. اصل تناسب

هرگونه حمایت احتمالی از فشار خارجی، فقط در صورتی می‌تواند مطرح شود که:

- محدود باشد؛
- متوجه ساختار سرکوب باشد؛
- و به تخریب نامحدود کشور منجر نشود.

۳.۹. استقلال اپوزیسیون

اگر نیروهای مخالف به ابزار نیابتی قدرت‌های خارجی تبدیل شوند، مشروعیت ملی خود را از دست خواهند داد.

نتیجه‌ی استدلالی ۸:

مشروعیت این دیدگاه کاملاً وابسته به حفظ مرز میان «نجات کشور» و «ویرانی کشور» است.

۱۰. تنش میان واقع‌گرایی ژئوپلیتیک و مشروعیت اخلاقی

در این مرحله، مسئله‌ی رابطه با غرب، آمریکا و اسرائیل مطرح می‌شود. بخشی از این دیدگاه معتقد است که ایران پس‌اجمهوری اسلامی می‌تواند در نظم منطقه‌ای متفاوتی قرار گیرد و از ظرفیت همکاری با غرب یا حتی اسرائیل بهره ببرد. اما همین ایده، با مسئله‌ای عظیم روبه‌رو می‌شود: رفتارهای اسرائیل در قبال فلسطینیان، شهرک‌سازی، خشونت علیه غیرنظامیان و اتهامات جنایات جنگی، هزینه‌ی اخلاقی عظیمی برای هرگونه هم‌گرایی ایجاد می‌کند. از این رو، این صورت‌بندی فقط زمانی می‌تواند انسجام خود را حفظ کند که:

- میان استفاده‌ی ابزاری و تطهیر اخلاقی تفاوت بگذارد؛
- با خشونت علیه غیرنظامیان مرزبندی کند؛
- و استقلال اخلاقی خود را حفظ نماید.

نتیجه‌ی استدلالی ۹:

واقع‌گرایی ژئوپلیتیک بدون مرزبندی اخلاقی، سرمایه‌ی نمادین و دموکراتیک اپوزیسیون را نابود می‌کند.

۱۱. جمع‌بندی نهایی

بر اساس زنجیره‌ی استدلالی بازسازی شده در این رساله، منطق «همراهی مشروط با جنگ» بر چند مقدمه‌ی متوالی استوار می‌شود:

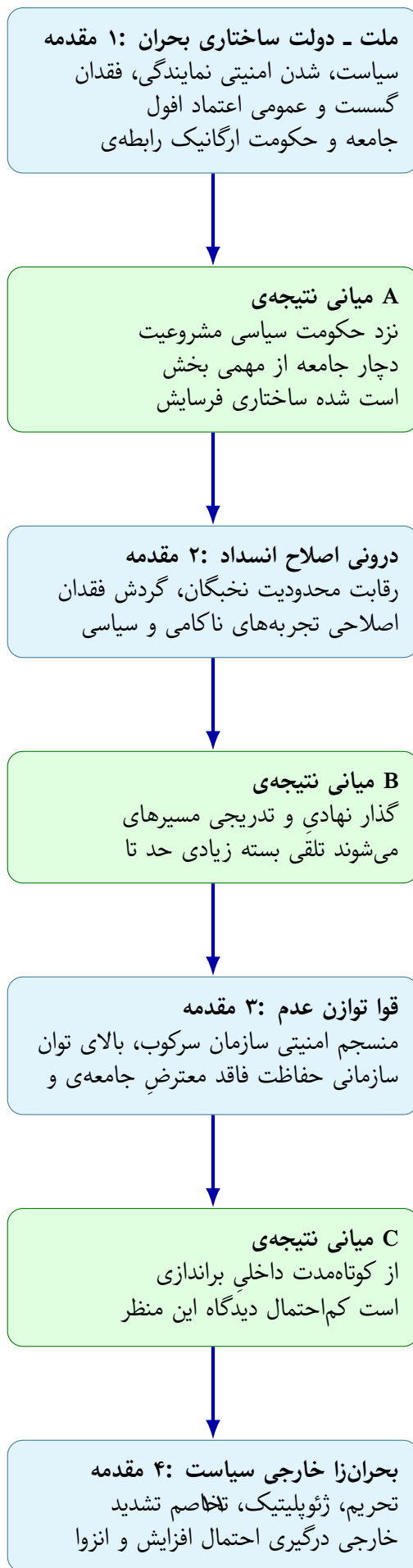
- ۱- گسست ساختاری دولت-ملت؛
- ۲- تبدیل ساختار سیاسی به مانع گذار؛
- ۳- انسداد اصلاح درون‌ساختاری؛
- ۴- عدم امکان تغییر از پایین؛
- ۵- بحران‌زایی سیاست خارجی؛
- ۶- شکل‌گیری هم‌پوشانی سلبی منافع؛
- ۷- تصور جنگ به مثابه متغیر تغییر موازنه.

اما این استدلال فقط زمانی می‌تواند حداقلی از انسجام نظری پیدا کند که:

- میان حکومت و ایران تفکیک بگذارد؛
- با ویرانی کشور مرزبندی کند؛
- استقلال سیاسی و اخلاقی خود را حفظ کند؛
- و بپذیرد که جنگ می‌تواند همان قدر که امکان تغییر می‌گشاید، امکان فروپاشی و بازتولید اقتدار نیز تولید کند.

در نتیجه، این موضع را باید نه دکترین جنگ، بلکه استدلالی اضطراری، تراژیک، مناقشه‌برانگیز و عمیقاً مشروط فهم کرد؛ استدلالی که مشروعیت خود را نه از مطلوب بودن جنگ، بلکه از تصور بن‌بست سایر مسیرهای تغییر می‌گیرد.

۱۲. نمودار استنتاجی و زنجیره‌ی تحلیلی



۱۳. پیوست: تحلیل ریسک و سناریوهای جنگ

این پیوست می‌کوشد پیامدهای محتمل جنگ را از منظر همین صورت‌بندی تحلیلی بررسی کند. فرض پایه آن است که جنگ پدیده‌ای غیرقابل‌کنترل، چندلایه و عمیقاً نامطمئن است. بنابراین هیچ سناریویی نباید به صورت ساده‌انگارانه یا قطعی فهم شود.

۱.۱۳. سناریوی اول: فروپاشی سریع حکومت در اثر حملات محدود و حذف رأس قدرت

در این سناریو فرض می‌شود:

- حملات عمدتاً هوایی و نقطه‌ای اند؛
- فرماندهی نظامی و امنیتی دچار فروپاشی سریع می‌شود؛
- بخشی از ساختار قدرت آمادگی فرار یا تسلیم دارد؛
- و کشور وارد جنگ فرسایشی نمی‌شود.

در نگاه طرفداران این دیدگاه، این سناریو بهترین حالت ممکن تلقی می‌شود؛ زیرا:

- ظرفیت سرکوب سریعاً فرو می‌ریزد؛
- هزینه‌ی انسانی محدودتر می‌ماند؛
- زیرساخت‌ها کمتر آسیب می‌بینند؛
- و امکان انتقال قدرت افزایش می‌یابد.

اما حتی این سناریو نیز با ریسک‌هایی عظیم همراه است:

- خلأ قدرت؛
- جنگ داخلی؛
- رقابت نیروهای مسلح پراکنده؛
- و مداخله‌ی خارجی طولانی‌تر از انتظار.

این سناریو، مطلوب‌ترین تصویر در ذهن طرفداران «همراهی مشروط» است، اما همچنین کم‌احتمال‌ترین سناریوی قابل تصور نیز می‌تواند باشد.

۲.۱۳. سناریوی دوم: جنگ فرسایشی و اشغال محدود یا گسترده

در این سناریو، حکومت سریعاً فرو نمی‌پاشد و جنگ به درگیری بلندمدت تبدیل می‌شود. پیامدهای محتمل:

- فرسایش شدید اقتصادی و اجتماعی؛
- تخریب زیرساخت‌ها؛
- شکل‌گیری وضعیت اشغال یا شبه‌اشغال؛
- وابستگی گسترده‌ی ساختار سیاسی جدید به نیروی خارجی.

در این وضعیت، امید طرفداران این رویکرد آن است که:

- پس از دوره‌ای کوتاه، قدرت به اپوزیسیون واگذار شود؛
- و امکان بازسازی تدریجی کشور فراهم گردد.

اما خطرهای این سناریو بسیار سنگین‌اند:

- تبدیل شدن کشور به میدان رقابت ژئوپلیتیک؛
- فرسایش مشروعیت اپوزیسیون؛
- گسترش خشونت‌های قومی و منطقه‌ای؛
- و بازتولید اقتدار در قالب جدید.

۳.۱۳. سناریوی سوم: شکست ناقص و تجزیه‌ی عملی کشور

در این سناریو، حکومت مرکزی بخشی از کنترل خود را از دست می‌دهد، اما کشور نیز دچار گسست سرزمینی می‌شود.

ممکن است:

- بخشی از خاک تحت کنترل نیروهای مخالف قرار گیرد؛
- نیروی خارجی از آن منطقه حمایت کند؛
- و نوعی دولت نیمه‌پایدار شکل گیرد.

اما این وضعیت با خطرهای عمیق همراه است:

- جنگ مداوم برای بازپس‌گیری؛
- وابستگی امنیتی کامل به نیروی خارجی؛
- فروپاشی هویت ملی مشترک؛
- و تبدیل شدن کشور به وضعیت شبه‌سوریه‌ای.

این سناریو اگرچه ممکن است از منظر برخی نیروها «پیروزی حداقلی» تلقی شود، اما از منظر موجودیت تاریخی و تمدنی ایران، می‌تواند آغاز فرسایش بلندمدت کشور باشد.

۴.۱۳. سناریوی چهارم: فروپاشی کامل و کلنگی شدن ایران

این سناریو تاریک‌ترین وضعیت ممکن است.

در این حالت:

- دولت مرکزی فرو می‌پاشد؛
- هیچ نیرویی قادر به بازسازی سریع نظم نیست؛
- گروه‌های مسلح پراکنده می‌شوند؛
- و کشور وارد وضعیت دولت فروپاشیده می‌شود.

پیامدها:

- مهاجرت گسترده؛
- جنگ داخلی؛
- قحطی و اقتصاد سیاه؛
- زوال زیرساخت تمدنی؛
- و از میان رفتن انسجام ملی.

در چنین وضعیتی، کل بنیان استدلال «نجات ایران» فرو می‌ریزد؛ زیرا نتیجه نه گذار، بلکه نابودی ظرفیت تاریخی کشور خواهد بود.

۵.۱۳. سناریوی پنجم: تضعیف شدید حکومت بدون سقوط آن

در این سناریو، جنگ به نابودی کامل حکومت منجر نمی‌شود، اما:

- ظرفیت نظامی و ژئوپلیتیک آن فرسوده می‌شود؛
- بخشی از توان منطقه‌ای آن از بین می‌رود؛
- و کشور وارد دوره‌ای از خستگی و بازتنظیم می‌شود.

طرفداران این رویکرد ممکن است این وضعیت را فرصتی برای:

- کاهش تنش؛
- توافق اجباری؛
- و باز شدن نسبی فضای داخلی

بدانند.

اما خطر آن وجود دارد که حکومت پس از جنگ، با امنیتی‌تر کردن فضا و ارجاع به تهدید خارجی، اقتدار خود را بازسازی کند.

۶.۱۳. سناریوی ششم: تثبیت متوازن‌تر حکومت پس از جنگ

در این سناریو، حکومت نه شکست می‌خورد و نه فرو می‌پاشد، بلکه از بخشی از ظرفیت ژئوپلیتیک خود برای مذاکره و تثبیت دوباره‌ی موقعیتش استفاده می‌کند.

در این وضعیت:

- جنگ به توافق محدود منتهی می‌شود؛
- بخشی از تحریم‌ها کاهش می‌یابد؛
- و حکومت با هزینه‌هایی سنگین اما بدون فروپاشی باقی می‌ماند.

از منظر منتقدان این رویکرد، این سناریو نشان می‌دهد که جنگ می‌تواند دقیقاً نتیجه‌ی معکوس بدهد: یعنی نه تنها گذار ایجاد نکند، بلکه به بازتثبیت ساختار قدرت کمک کند.

۷.۱۳. سایر حالات

- وضعیت نه جنگ نه صلح / صلح مسلح یا جنگ سرد (دست به مشاه بودن طرفین و برقراری درصدی از محدودیت‌های نظامی طرفین برای یکدیگر یا حامیان یکدیگر)
- وضعیت گسترده‌تر شدن دامنه‌ی جنگ (ورود بازیگران جدید و گسترده‌تر شدن دامنه‌ی درگیری‌ها)
- وضعیت خروج آمریکا از جنگ ولی ادامه‌ی جنگ با اسرائیل به شکل هسته - گریخته
- وضعیت استفاده از سلاح‌های نامتعارف تکنیکی

۱۴. جدول نهایی زنجیره استدلال

گام	مقدمه	نتیجه‌ی اخذشده	کاربرد در مرحله‌ی بعد
۱	گسست دولت-ملت	بحران مشروعیت	عبور از تحلیل صرفاً مدیریتی
۲	ساختار سیاسی مانع‌گذار است	مسئله ساختاری است	حرکت به بحث اصلاح‌ناپذیری
۳	اصلاح مؤثر ممکن نیست	انسداد درونی	توجه به تغییر موازنه
۴	تغییر از پایین شکست خورده	بن‌بست داخلی	توجه به عوامل بیرونی
۵	سیاست خارجی بحران‌زاست	خطر جنگ تولید شده	ورود ژئوپلیتیک به معادله
۶	هم‌پوشانی سلبی منافع وجود دارد	امکان بهره‌برداری محدود	طرح فشار خارجی
۷	جنگ ممکن است موازنه را تغییر دهد	امکان گشایش اضطراری	طرح همراهی مشروط
۸	جنگ می‌تواند معکوس عمل کند	ضرورت قیود اخلاقی	تفکیک حکومت از ایران
۹	خطر ضدملی شدن وجود دارد	حفظ استقلال ضروری است	محدودسازی استدلال
۱۰	فروپاشی کشور ممکن است	استدلال مشروط و تراز یک است	جمع‌بندی نهایی